

آخرین نامه های لنین
دست به روی مردم
بلند نکنید!
این ارثیه تزاری است
(۳)

در برنامه ریزی دولتی
۲۸ دسامبر ۱۹۲۲.

دیده ام، بسیاری از رفقا که می توانند بر کار دولتی تأثیری قاطع داشته باشند، جهت اداری را که بدیهی است در مکان و زمان خود ضروری است و نباید آن را با جهت علمی و دربر گرفتن گسترده واقعیت و استعداد در کشاندن افراد و جز اینها یکی دانست، بزرگتر می نمایانند.

در هر اداره دولتی، بویژه در برنامه ریزی دولتی، پیوند دادن این دو ویژگی ضرورت است و هنگامی که رفیق "کرژیزانفسکی" به من گفت که وی "پیاتاکف" را برای برنامه ریزی دولتی آورده و در باره کار با او توافق کرده است. من موافقت کردم. اما، از یک سو و تا اندازه ای تردید خود را نگهداشتم و از سوی دیگر گهگاه امیدوار بودم که ما در این جا بافته ای از دو گونه شخصیت دولتی داشته باشیم. آیا این امید برآورده شده است یا نه؟ باید چشم به راه باشیم و نتیجه را در آینده و به تجربه دریابیم. اما، در اصل، فکرمی کنم نمی توان تردید داشت بر اینکه چنین بافت و ویژگی هائی بی شک برای کارکرد درست ادارات دولتی ضروری است. رهبر اداره دولتی بایستی از استعداد بسیار بزرگ در کشاندن افراد بسوی خود و نیز چنانکه باید و شاید از دانش علمی و فنی برای کار با آنها برخوردار باشد. این، اساس و بنیاد است. بی این، کار نمی تواند درست باشد و از سوی دیگر، بسیار مهم است که چنین شخصی بتواند رهبر اداری بوده و دستیار و یا دستیارانی شایسته در این کار داشته باشد. گمان نمی رود که پیوند این دو ویژگی در یک فرد دیده شود و نیز گمان نمی رود که نیازی نیز به آن باشد.

ادامه یادداشت درباره برنامه ریزی دولتی:
۲۹ دسامبر ۱۹۲۲.

چنین می نماید، که برنامه ریزی دولتی ما در کمیسیون کارشناسان، گسترشی همه جانبه می یابد. در این جا، در واقع نیروی اداری باید نیروی یاری دهنده باشد. از دیدگاه اعتبار این اداره علمی، برنامه ریزی دولتی می بایست ناگزیر تا اندازه ای مستقل و بی وابستگی باشد و آنها با یک شرط، که همانا صداقت کارکنان و تلاش صادقانه آنها در راه اجرای برنامه ساختمان اقتصادی و اجتماعی ماست.

بدیهی است این دو ویژگی اکنون می تواند همچون استثنا بنماید، زیرا بیشتر اداره هایی که به گونه ای طبیعی برنامه ریزی دولتی را پدید آورده اند، بناگذیر با دیدگاههای بورژوازی و اعتقادات بورژوازی آلوده اند. بررسی آنها از این سوی، می بایست وظیفه چند نفری باشد که می توانند هیات رئیسه برنامه ریزی دولتی را پدید آورند و این هیات رئیسه باید از کمونیست ها باشد و هر روز برجریان کار و درجه وفاداری دانشمندان بورژوازی و دور شدن آنها از اعتقادات بورژوازی و نیز برگذار تدریجی آنها به دیدگاه سوسیالیسم نظارت کند. این کار دو جانبه بازرسی علمی به همراه کار ناب اداری می بایست ایده آل رهبران برنامه ریزی دولتی در جمهوری ما گردد.

۲۴ دسامبر ۱۹۲۲

آیا بخش کردن کاری که برنامه ریزی دولتی انجام می دهد به چند ماموریت، سودمند است و یا اینکه برعکس؟ باید بکوشیم تا دایره ای از کارشناسان دایمی پدید آوریم که هیات رئیسه برنامه ریزی دولتی همواره آنان را بیازماید و نیز بتوانند مجموعه همه مسائلی را که در اختیار آنان است بازکشایند؟ فکر می کنم دومی سودمند تر باشد و دیگر اینکه باید برای کاهش شمار دستورهای موقتی و برخی دستورهای فوری بکوشیم.

۲۲ دسامبر ۱۹۲۲

(این نامه نخستین بار در سال ۱۹۵۶ در مجله «کمونیست» چاپ شد.)

افزایش شمار اعضای کمیته مرکزی

در صورت افزایش شمار اعضای کمیته مرکزی، این کمیته می بایست به بازرسی و بهبود دستگاه ما نیز که به هیچ دردی نمی خورد نیز، پردازد. باید برای این هدف از خدمت کارشناسان بسیار ماهر نیز بهره بگیریم. وظیفه معرفی این کارشناسان باید با بازرسی کارگری-دهقانی باشد.

چگونگی درهم آمیختن این کارشناسان بازرسی که دانشی بسنده نیز دارند با اعضای تازه کمیته مرکزی، مساله ای است که باید در عمل بررسی شود.

من بر آنم که بازرسی کارگری-دهقانی (در پی رشد خود و در پی شگفتی ما از رشد آن) با رشد آن بود که اکنون می بینیم و آن همانا حالت گذار از کمیسریای ملی ویژه به وظیفه ویژه اعضای کمیته مرکزی است. از اداره ای که همه چیز را بازرسی می کند به مجموعه بازرسان کم شمار، اما درجه یک که می بایست پاداش خوبی به آنها پرداخت گردد. (این، بویژه در روزگار ما که روزگار پرداخت و پاداش است و در شرایطی که بازرسان در خدمت اداره هایی هستند که به کار آنان مزدی بیشتری دهند، ضروری است).

اگر شمار اعضای کمیته مرکزی، چنانکه باید و شاید افزایش یابد و آنان هر سال به یاری چنین کارشناسان بسیار ماهر و معتبر در همه رشته های ویژه اعضای بازرسی کارگری دهقانی دوره آموزشی ببینند، آنگاه فکرمی کنم که ما این وظیفه را که چندی است نتوانسته ایم انجام دهیم، با کامیابی به انجام رسانده ایم.

پس، نتیجه چنین است- تا ۱۰۰ عضو کمیته مرکزی و نه بیشتر از ۴۰۰-۵۰۰ و دستیارانشان- اعضای بازرسی کارگری-دهقانی، که به دستوراینان به کار بازرسی می پردازند.

۳۰ دسامبر ۱۹۲۲

درباره مساله ملیت ها

یا درباره "خودمختاری"

چنین می نماید، برای آنکه با شوری بایسته و ندایی شایسته در مساله پر آوازه خود مختاری، که بگمانم نام رسمی آن مساله مربوط به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است، مداخله نکرده ام، در برابر طبقه کارگر روسیه سخت احساس گناه می کنم.

تابستان، هنگامی که این مساله پدید آمد، بیمار بودم و سپس پائیز، امید بسیاری بر بهبود خود و بر این نکته بستم که پلنوم های اکتبر و دسامبر به من امکان خواهند داد که در این مساله

مداخله کنم. اما، برایم میسر نگردید که در پلنوم اکتبر (درمورد این مساله) و در پلنوم دسامبر شرکت کنم و بدینسان می توان گفت که این مساله یکسره از کنار من گذشته است. فرصت یافتم تنها با رفیق دزرژینسکی که از قفقاز آمده و درباره چگونگی این مساله در گرجستان با من سخن گفت، گفتگو کنم.

همچنین فرصت یافتم با رفیق زینوویف چند کلامی رد و بدل کنم و بیم خود را در باره این مساله با وی درمیان نهم. درباره آنچه که رفیق دزرژینسکی - کسی که کمیته مرکزی برای «رسیدگی» به رخداد گرجستان او را در راس هیاتی به آنجا فرستاده بود-، مرا آگاه کرد، من توانستم تنها بیم بزرگ خود را ابراز کنم. اگرکار به آنجا کشیده که بنا بر خبری که از رفیق دزرژینسکی شنیده ام، "ارجونیکیدزه" توانسته است به فشارهای جسمی متوسل شود، می توان در نظر مجسم کرد که ما به چه باتلاقی در غلتیده ایم. چنین می نماید که همه این شیرین کاری «**خود مختاری**» از ریشه نادرست و بی هنگام بوده است.

می گویند که یگانگی دستگاه ضروری بوده است. اما این اطمینان بخشی ها از کجا سرچشمه گرفته است؟ آیا سرچشمه اش از آنجا نیست که خود دستگاه روسیه را، چنان که در یکی از شماره های پیشین یادداشت هایم گفته ام از تزاریم گرفته ایم و تنها اندکی با جهان شوروی آغشته ایم؟

شک نیست، که می بایست تا هنگامی که می توانستیم بگوئیم از دستگاه خود همچون دستگاهی که از آن ماست دفاع می کنیم. اما اکنون باید از روی وجدان عکس آن را بگوئیم، که ما آن دستگاهی را دستگاه خود می نامیم که در واقع سرپای آن برای ما بیگانه است و همانا ماشینی است بورژوازی و **تزاری** که برای دگرگون ساختن آن در پنج سال و هنگامی که هیچ یاری از کشورهای دیگر نرسیده و برتری با «کارهای» نظامیان و مبارزه با قحطی بوده است، هیچ امکان نداشته ایم.

در چنین حال و روزی بسیار طبیعی است، «آزادی جدا شدن از اتحاد (شوروی-م.) - که ما با آن خود را تبرئه می کنیم- کاغذی تهی خواهد بود که نمی تواند از غیرروس های روسیه در برابر یورش آن انسان فطری روسی- شووینست عظمت طلب روس- که در واقع قلدرو زورگو و بورکرات آشنای روس چنین است، دفاع کنیم. شک نیست که در صد نا چیزی از کارگران شوروی و شوروی شده در این دریای زباله های شووینیستی عظمت طلبانه روسی چون مگسی در شیر غوطه ور خواهند شد.

در دفاع از این تدبیری گویند که مسائل به کمیسریاهای ملی که بی میانجی به روانشناسی ملی و فرهنگ ملی وابسته هستند، اختصاص داده شده اند. در این جا این مساله پدیدار می شود که آیا می توان امور را یکسره به چنین کمیسریاهائی اختصاص داد و مساله دوم اینکه آیا برای دفاع واقعی از غیر روسها در برابر قلدروی روسی به غمخواری بسنده کرد، یا باید تدابیری اتخاذ کرد؟ فکرمی کنم که ما تدبیرهای لازم را اتخاذ نکرده ایم، با آنکه می توانستیم و موظف به اتخاذ آن بودیم.

فکرمی کنم که شتاب و علاقه استالین به کارهای اداری و نیز خشم او علیه «سوسیال ناسیونالیسم» کذایی، نقش مهلکی در این ماجرا داشته است و عموماً **خشم در سیاست** چنان که معمول بوده است، تباہ کننده ترین نقش است.

از این نیز بیم دارم که رفیق دزرژینسکی هم که برای رسیدگی به پرونده «تبهکاری ها» سوسیال ناسیونالیست ها به قفقاز رفته بود، در این مورد تنها روحیه واقعی روسی خود را نشان داده باشد (روشن است که بیگانگان روسی شده همواره شورش را درمی آورند) و «دست بلند کردن» ارجونیکیدزه بنظر نمی رسد نمایانگر بی نظری کمسیون او بوده باشد. فکرمی کنم هیچ تحریک و حتی هیچ اهانتی نمی تواند توجیهی برای دست بلند کردن روس ها در این ماجرا باشد. اظهارات رفیق دزرژینسکی نشان می دهد که ارجونیکیدزه بی چون و چرا در این ماجرا مقصر است. این دست بلند کردن هیچ توجهی ندارد. ارجونیکیدزه با آن

برافروختگی که دزرژینسکی بدان اشاره کرده حق نداشته است. برعکس، ارجونیکیدزه موظف بوده متانتی را بکار بندد که هیچ یک از دیگر شهروندان و افزون بر آن، کسانی که به تبه کاری «سیاسی» متهم شده اند، بدان موظف نیستند. سخن را کوتاه می کنم، سوسیال ناسیونالیست ها، شهروندانی بودند که به تبهکاری سیاسی متهم شده اند و اتهامات تنها می توانسته در عرصه ارزیابی شوند. مساله اصولی و پراهمیت آنست که چگونه باید انترناسیونالیسم را درک کرد؟